

جلد دوم

ظفرنامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علی یزدی

بتصحیح و تحشیہ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواہ عباد

مواوی محمد الہداد

سابق مدرس بہرہ عربی مدرسہ کلکتہ

حسبنا الحکم اہالی حل و عقد اشیاتک سوسائٹی بنگالہ

در

بہتست مشن پریس واقع کلکتہ

چاپ شد

جلد دوم ظفرون مه

—o—o—o—

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گفتار در خواستاری نمودن حضرت صاحبقران
دختر خضرخواجه خان را و جشن فرمودن
جهت ازدواج امیرزاده اسکندر با شاهزاده
بیکیسی سلطان

چون حضرت صاحبقران دین پروردگار امتثال امر
تذاکر و تکثروا رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از
برای نفس مبارک خویش و هم از برای اولاد و اسباط
امجاد دین وقت شمع جهان را که پسر خضرخواجه او غلان^(۱)
بود بخلعتهای فاخر پادشاهانه و سیورغالات خسروانه مخصوص
گردانیده و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت
صاحبقران خواهر را از پدر خواستاری نماید و از برای
این مهم غیاث الدین قرخان را بانجف بسیار از نقایس
اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و بنفس مبارک در
ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل که در نواخت از بهشت برین

(۱) در بعض نسخه بجای او غلان (خان) دیده شده

نمود اریستو در طراوت نگارخانه چین از و همساری
 بسعادت نزول فرمود در آن محل فردوس آسمان اعلی
 ملک آغاز هرات رسید * * نظم *

- * بلب خاک را غنبر آلود کرد *
- * زمین را بچهره زر اندرد کرد *
- * بسی پیشکشهای لایق کشید *
- * دعا گفته شه را ثنا گستردید *
- * فلک را لب از حقه پر نوش کرد *
- * جهان را ز در حلقه در گوش کرد *
- * ثنای جهاندار گیتی پنداش *
- * چنان گفت کافروخت آن بارگاه *

اشارت علیه در باب ترتیب طوی بصدور پیوست و هرکس از
 ارکان دولت و بندگان حضرت دست در میان از میان جان
 بخدمت بکشاد و بیست سر ابرده کیهان فسحت پیرامون
 بسیط هامون در کشیدند و بسی بارگاه گردون رفعت بارج
 کیوان برافراشتند مرصع بزواهر جواهر و موشع بدر در لآلی
 فاخر و افر *

* بیت *

جهان پر سر ابرده و بارگاه * گذشته سرخرگه از ارج ماء
 ز بس خرگه و خیمه و سایبان * زمین کرده از آسمان رو نهان
 و تمام حوالی و نواحی آنرا به تعبیهای دلاویز و آذینهای

طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کران تا کران دران مرغزار
 فرح افزا بهماط نشاط گسترده خون شادمانی و شیره کامرانی
 نهادند *

* نظم *

* بهر شیوره^(۱) زان گونه گونه خورش *

* که جان یافت زان ذوق و فن پرورش *

* ز هر چه آن بود آرزو را هوس *

* بحدی که حدش ندانست کس *

بخار بخور که عبیر مجمرش از مشک اذ فرو شامه عنبر آمیخته
 بودند نسیم صبارا غایبه سائی آموخته و فروغ باده یا قوت
 فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زر و جام طرب انجام ریخته
 بودند بزم عشرت را از نور سرور برافروخته *

* بیت *

* ز بوی مجمر مشکین مشام ک هر معطر *

* ز عکس ساغر خشان هوای بزم منور *

شاهزادگان کامگار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از
 اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف
 آمده بودند هر کس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساوریهها
 نشسته و چارشان بهرام هیبت و یساوان ضرغام هولت بر
 باد پایان کوه پیکر بازم زر گوزها در دست و تغمهارها^(۲) در شست

(۱) در بعض نسخه بجای شیوره (سنوره) است * (۲) در بعض نسخ

بجای تغمهارها (تغمهارها) دیده شد *

گرفته نسربین چرخ از سهم نیرجان شکارشان از مجازات آن
 دشت باز می گشت و آفتاب از بالای آن صحرا هراسان
 و لرزان می گذشت * * بیت *

هر روز آفتاب بدرگاه عالیش * آید بخاکبوسی و لوزیده بگذرد
 حضرات عالیات و خوانین ابهت سمات که هر یک بلقیس
 عهد و قیدافه عصر بودند بغنا قهای مرصع بر سر دوزخ های
 صلح در بر پشت تمکن بمسند کامرانی باز داده و دختران
 ماه روی و پری بیکوان مشکین صوی در مقام خدمت سرو
 آسا ایستاده و دست ادب بر هم نهاده * * نظم *

نازک بدنان سرو قامت * در شوخی و دلبری قیامت
 هر یک صغی صغی نگاری * روی سغی گلی بهاری
 از چشمه فتنه آب خورده * با بابلیان شراب خورده
 سوجیان جان پروردنواز و ساقیان سرتا قدم کرشمه و ناز *

* نظم *

- * برکف نهاده سرخ می کز نشاط آن *
- * اندیشه لاله زار شود دیده گلستان *
- * خوشبوی نرز عنبر و رنگین تراز عقیق *
- * روشن تراز ستاره و صافی تراز روان *
- * گوبگذرد پری بشب اندر شعاع آن *
- * از چشم مردمان فتواند شدن نهان *

رامشگران خوش الحان او ثار عشرت آثار شد رغو و نیغان نواخته
 و نغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عابد القادر
 ماهر که از نوادِ رِ زمان و یگانه دوران است با هنگِ عود و
 چنگ زمزمه عاشقانه این قرانه در عالم انداخته • • نظم •

• که از قَراقبال صاحب قران •

• جهان دار جم حُصمت و کامران •

• همیشه جهان باد در خرمی •

• کز و ملک نوشد می بی غمی •

• خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد •

• جهان را می از ساغرِ عدل داد •

• گل و لاله را تابود بو و رنگ •

• زمان را شتاب و زمین را درنگ •

• رخس باد رخشنده چون آفتاب •

• بناج کی و تختِ افرا سیاب •

• مدام از می لعل فرمان دهی •

• مبیناد کس جام خسرو تھی •

و باین گونه مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و خدر
 ابهت قباب عفت مآب بیکیمی سلطان را بآیین شرع در عقد
 از دواج امیرزاده اسکندر انقظام دادند و بعد از آن خدر معلی
 خانزاده اجازت انصراف یافته از راه بخارا متوجه تبریز شد •

ذکر احداث باغ دلکشای و عمارت

قصر فرح افزای

در اول پایز همان سنه (تسع و تسعین و سبعه مایه) حضرت
 صاحب قران فرمان داد که برگذار موزارگان کل که در نواخت
 و طراوت از باغ ارم دلکشای ترو از بستن آن فرد رس فرح
 افزای تر افتاده باغی احداث نمایند * * نظم *
 با مدادی که صبح زرین تاج * تاج از زر نهاد و تخت از عاج
 مرد اختر شناس و طالع بین * طالعی کرد پس خجسته گزین
 چیره و ستان بشغل رسامی * در مساحت مهندس و نامی
 خرده کاران بکار بستائی * نقش بنده آن بصورت آرائی
 از مهندسان دانشور و بدایان صاحب هنر که از خاور تا باختر
 از هر مملکت و کشور بمستقر سر بر خلافت مصیر جمع بودند
 بساعتی خجسته و طالعی فرخنده بر حسب اشارت علیه در آن
 محل بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد گز
 شعری و در میان هر یک از آن ارکان اربعه دروازه کشاده
 طاقهای آن بسقف مقرنس شهر برافراشته شد و بانواع زینت
 ارکاشی کاری و غیر آن نگاشته گشت و بهر گوشه از چهار رکن
 آن برجی کبوتر سربا شیان نسر طایر برافراخته و آنرا بصنعت
 کاشی آرائی در نهایت تکلف و زینتائی پرداخته و عرصه

باغ را بطریق هندسه بگذارهای مربع و چمنهای مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شده که در حواشی گذارهای آن سفیدار نشانند و مسدسها و مثلثهای اطرافش با صاف درختان میوه دار و انواع اشجار با ازهار و اثمار بسیار آیند *

• نظم •

بچمنها چو بخش گشت زمین • یافت هر یک بمیوه تعیین
 بود و وصف آن چو ساز کنم • در بستان فکر باز کنم
 میوه چند از آن کنم تعداد • تا دهد میوه بار شاخ مراد
 بهتر آن کاردل از به آغازم • آب در جوی آبی اندازم
 پریشمینه پوش خوش منظره • همتش کرده خاک بر سر زر
 دارد از جامعیتی که در دست • چهره عاشقان و نکبت دوست
 و رز انواع سیب یاد آرم • ندوانم که جمله بشمارم
 بگلایه کنم نفس مشکین • تا کنم سیب سرخ را تحسین
 عبیدی و اشکوانه و قمرک • همه را شرح چون دهم یک یک
 وصف زرد آلو از کنم بنیاد • سازم اول دل از عروسک نهاد
 خوش کنم دل بیاد معموری • که خرابم ز محبت دوری
 دم نیارم زدن ز شفتالو • کین سخن را بود دگر پهلو
 خاصه آنرا که دانه شیرین است • تخم احسان و بیخ تحسین است
 هست از آن میوه بدیع نشان • نازک و دلپذیر و خورد و کلان

چون در آیم بوصف ألوجه • فکرتم گم شود در آن کوچه
 سرخ آلو مپرس و الوانش • تا نیایی بکشت بستانش
 کرده بی دانه توت طبع نواز • مرغ دلها اسیر دام نیاز
 وصف انگور اگر بفظم آرام • مست گردد خرد ز گفتارم
 شکر انگور از شکر خوشتر • کام امید ازو پر از شکر
 صاحبی صاحبان دانش را • صاحبی دلپذیر و روح افزا
 و زحسیفی سخن چه گویم راست • دل عشاق ازو ببرگ و نواست
 روزیم باد لعل یک دانه • خوش و شیرین چو لعل جانانه
 خود که داند شمار انواعش • قیمت و قدر تاک نقاعش
 بوسه ده دست آنکه تاک نشاند • بیخ کرم از کرم بخاک نشاند
 کین چنین میوه بود بارش • عقل حیران ازو و آثارش
 و بوصف انار پودازم • حقه طبع پر گهر سازم
 چون دهم شرح ناشپاتی را • منعقد شربتی نباتی را
 آلو انگور و فندق و امرود • چون کنم تار هر صفت را بود
 یادم آید چو گویم از بادام • چشم آن سرو قد سیم اندام
 دهنم همچو پسته مازد باز • بس کفم تا نهان بماند راز
 و چون بنهایت خویی و دلکشائی تمام شد بزبان اقبال
 بی انتقالش باغ دل کشا نام شد تا اسم مطابق مسی باشد و
 در میان آن قصری اساس انداختند مشتمل بر سه طاق رفیع
 و قبه منبع و برفعت منزلت و علو شان وزیب و دل فریبی

حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته گشت • • بیت •
 بفائی مگس بمز و بقا • بدیع و نشاط آور و دل کشا
 ز تصویر دولت فزوده جمال • مبارک باقبال و فرخنده فال
 بر اطراف ارکان پرداخته • ستونهای مرموز بر افراخته
 ظفر پرده دارش غبوق و صبوح • در آینه هردم ز در صد فتوح
 و همت پادشاهانه از برای تطیب خاطر مخدیره تنق جلال
 که مراعات آن از سفن سنیه و طرایق پسندیده است آنرا با اسم
 تکل خانم دختر خضر خواجه آغلن که نوینیان را بخواستاری
 او فرستاده بود نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ
 و لکشا را بیت فتح آیت نصرت انتماء بصوب تاشکنت نهضت
 فرمود و مویک همایون از آب سینجسون عبور نموده در
 آهنگران بقرب قریه جیفاس مضرب خیمام نزول فرخنده گشت
 و در اینجا قشلاق اتفاق افتاد و در آن موضع خانهای
 زمستانی ساختند و از نی قوریاها گرفتند و حضرت صاحبقران
 بقریه یسی بزیارت شیخ احمد یسوی توجه فرمود که از
 فرزندان امام زاده محمد حنفیه است - علیه و علی آباءه السلام -
 و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی داشت و
 عمارتی معتبر اساس انداختند مشتمل بر طاق وسیع رفیع

(۱) در یک کتاب بجای قوریاها (پوریاها) است • (۲) در دو

نسخه بجای یسوی (یسوی) است •

باد و منار و گنبد مربع سی گز درسی گز و گنبد دیگر درازده
 گز در دروازه گز با چهار صفا برای سرقد منور در قبله گنبد
 بزرگ متصل بآن و در دو جانب گنبد دو چهار صفا دیگر
 هر یکی سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت
 خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار
 و قبة آنرا از کاشی کاری تزیین دهند و قبر از سنگ سفید
 بتکلف تراشیده نقشهای بدیع بران نگارند و اتمام آنرا بعد از
 اتمام مولانا عبداللہ صدر فرمود و بر حسب فرموده بعض
 دوسال با تمام پیوست و چون میامین اقامت رسم زیارت
 قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلاحات
 و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق
 و افتقار تصدق فرمود و از آنجا بازگشته باردوی همایون
 معاودت فرمود و بشارت رسید که مهد اعلیٰ نکل خانم میرسد
 جمله آغایان و امراء بر حسب فرموده بعزم استقبال سوار
 شدند و پانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده
 اسبان کشیدند و از تقدیم و ظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه
 ناصری نگذاشتند و تمام راه در هر یورت طویلهای بتکلف
 مرتب داشتند در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه (ثمان مایه)
 نوشابه عهد را بآیینی هر چه تماهنر ببارگاه عالم پناه اسکندر

دوران رسانیدند فرمان قضا چریان بقرتیب جشن و تهیه طوی
 بزرگ نفاذ یافت قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده
 آن گوهر مدف سلطنت و خانی در عقد ازدواج حضرت
 صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغابان و
 و شاهزادگان و امراء و نوپیدان دست بهجت و استبشار
 باقامت رهم نثار برکشادند و هوا جواهر بار و زمین از زر
 و گوهر گران بار گشت مدتی همگنان را اوقات و ساعات
 روز و شب مستغرق استیقای تمتع از عشرت و طرب بود و زبان
 دولت در مقام تهنیت زمزمه این ترانه می سرود • • نظم •
 • جهان جوان شد از آن اجتماع بار دگر •
 • عروس دولت فرخ لقا کشید ببر •
 • طرب عروس ردلی خلق و عالمی داماد •
 • سرود تهنیت و پرده ساز نقس و ظفر •
 عواطف خسروانه امراء و خواتین که با مہد ابہت مآب آمدہ
 بودند ہمہ را بخلعتہای فاخر و انعامات وافر مخصوص
 گردانیدہ نوازشها نمود و تربیتها فرمود و ایلیچیان تغفور خان
 کہ از طرف ختای با تحف و ہدایای فراوان رسیدہ بودند
 بوسیله امراء بمرز بجا طبوس مستعد گشتہ و پوشکشا کشیدہ
 و مضمون رسالت عرضہ داشتہ و مراحم پادشاہانہ شامل حال
 ایشان گشتہ اجازت انصراف یافتند و چون آفتاب بحوت

انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را
بضبط سرحد مغواستان نامزد فرمود و فرمان داد که آشیره^(۱)
را قلعه بخیزاند و در تکثیر عمارت و بسیار از زراعت اهتمام
تمام نماید و بیودهی بیگ سار بوغا و امیر حاجی سیف الدین
و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء
را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان بامتثال امر
مبادرت نموده روان شدند و از عقبه قولان گذشته آشیره^(۲)
و آن نواحی را معسکر ظفر مآب ساختند و بترتیب مقدّمات
عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سریر
مهر منیر آهنگ مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران
جهانگیر از قشلان نهضت نموده روی توجه بصوب سمرقند
آورد و رایب نصرت معمار محفوف بعون و تائید پروردگار
از آب خجند عبور نموده سایه وصول بر سمرقند انداخت
و آن خطه خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر
برین ساخت و بعد از چند روز از آنجا نهضت فرموده عنان
عزیمت بصوب کش معطوف داشت و در آن راه کوهیست
که از و تا سمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دهانه آن
رودخانه جاریست چون برون و وصول پادشاه دریا موعبت

(۱) چنین است در نسخ کثیره و در بعض نسخه بجایش (آشیره)

است * (۲) در بعض نسخه بجای آشیره (آشیره) است *

سپهرشکوه بران کوه افتاد رای ممالک آرای که از غایت
اهتمام بروفق و انتظام عالم هرجا که قابل عمارت بود ضایع
روانمی داشت فرمان داد که در آن موضع باغی را اساس
اندازند که آن چوی خوشگوار در آن بستان بهشت آثار
مذکر کرمه بجری من تحتها الانهار گردد و در سر کوه
پاره که در میان آن بود قصری بپردازند و چون امر واجب
الائتباع بامثال انجامید و آن عمارت بر حسب فرموده
استکمال یافت بنحیث قراچه موسوم گشت و رایت نصرت شعار
بعد از دو روز از آنجا نهضت فرموده دامن دامن کوه برای
رباط پام روان شد و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ از
قشلاق استراهاد برای ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل
انامل کزیمه استسعاد یافت حضرت صاحبقران گزیده فرزند
ارجمند راه

* بیت *

ببر در گرفت و نوازش نمود • ز دیدار فرزند شادی نزود
و شاهزاده باقامت و سم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت
صاحب قران از کش گذشته در ایلیچی بالغ نزول فرمود و قبه
بارگاه بقمه ماه برافراخت و چند روز در آن موضع نزه و علف
زارهای فرح بخش و بیورت قدیم خویش بدولت و اقبال از
اندازه بیش بگذرانید حفظ ربانی در همه حال حارس
و نگهبان و میامن تا پدید آسمانی قرین روزگار سعادت نشان

والحمد لله المنعم المنان *

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان

صاحب قران گیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار با توابع و لواحق تاحد و د هفت بشاهزاده رفیع مقدر پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سبق ذکر یافته و چون آن مملکت بتحت ضبط شاهزاده مشارالیه درآمد و با انواع عدل و احسان بیاراست بر حسب فرمان اعلی عساکر اطراف و جوانب پیش از جمع شده متوجه فتح د پگر بلاد گشت و بالشکری گران و واغرو نوینان و امراء متکثر مثل امیر سیفل قندهاری و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمان شاه و شاهان بدخشان شاه لشکر شاه و شاه بهاء الدین و بهلول محمد درویش برلاس و قماری ابنای و تمر خواجه آقبوغا و سیفل فکوری و حسن جاندار و محمود براتخواجه و دیگر امراء روان شده او غافیان کوه سلیمان را بتاختند و از آب سند گذشته شهر اوچه را بجنگ بگرفتند و از آنجا روان شده بمولتان رسیدند و شهر مولتان را محاصره کردند و حاکم آنجا سارنگ برادر بزرگ ملو بود و بعد از وفات سلطان فیروز شاه از امراء او این د و برادر استیلاء تمام یافتند و سلطان محمود نبیره

فیروز شاه را بهادشاهی برداشته حکومت هندوستان بدست
 فروگرفتند و ملو با سلطان محمود در دلهی بود و سارنگ
 باینجا لشکر منصور هر روز در نوبت جنگ می انداختند
 بتخصیص امورخواجه اقبوفا که پیشتر دران معامله ساعی
 او بود و چون این خیر بحضرت صاحبقران رسید دران حال
 آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان عزیزست
 جانب خطا تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مآثر بحسب
 فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش ازان هم بمسامع
 علیه رسانیده بودند که در ممالک هندوستان با آنکه اعلام
 دین محمدی - علیه الصلوة والسلام - در بعضی مواضع مثل دلهی
 و غیر آن برافراشته است و نقش کلمه توحید برد راهم و دنانیر
 نگاشته بسی از اطراف و اکناف آن ممالک و مسالک بخت
 وجود کفار لعین و شین غواپت و ضلالت بت پرستان بیدین
 ملوث و آلوده است و ملوک آن جوانب تا غایت ازان
 گمراهان باندک چیسزی قانع شده اند و ایشان را بر کفر
 و طغیان و ضلالت و عدوان مسلم داشتند و دران ولا چون
 پیش نهاد هست عالی آنحضرت احراز قضیلت غز و جهاد
 و سپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب داشته
 داعیه پورش هندوستان از خاطر مبارک سر بر زد و سنت سنیه
 استشارت را رعایت نموده •
 • نظم •

- دران شغل بازیرگان رای زد •
- که دولت مرا بوسه بر پای زد •
- چو ایران و توران مرا شد تمام •
- بهند وستان داد خواهم بگام •
- بچشوم بچشود جهان از شکوه •
- بچنبم بچنبد همه دشت و کوه •
- بهند وستان در زخم آتشی •
- نمازم دران بوم گردن کشی •
- نمایم بگیتی یکی دست برد •
- که گردد ز پولاد من کوه خرد •
- چه گویند هر یک درین داستان •
- که دولت نه بیچد سراز راستان •
- چو فرمود شاه جهان رای خویش •
- سخنهای فرخنده آورده پیش •
- گرانمایگان سپاه گزین •
- نهادند از اخلاص رو بر زمین •
- که فرعون است فرمان صاحب قران •
- بر اهل جهان خاصه بر بندگان •
- کجا او نهده پای ما سونهم •
- ز فرمان او بر سر انصرونهم •

- گر آب و گر آتش کند جای ماه
- نگرده ز فرمان او رای ماه
- شه آسوده تر شد ز گفتارشان
- نوازش گرمی کرد بسیارشان

گفتار در یورش همایون حضرت صاحب قران

جهان کشا بجانب هندوستان به نیت غزا

فحوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون
 میمون تفزیل واجب التبجیل آسمانی - حیث قال جل من کبیر
 متعال - ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا
 کانهم بنیان مرصوص دلیلیست یقین نمای ریدت زدای
 بر علورتیست مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت فبرود
 آزمایان معرکه غزو با اهل شرک و عفاذ و مویدات این
 معنی از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده
 از آنست که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد
 لاجرم همت متعالی آنا صاحب قران موید دین دار پورسته
 در بند غزو کفار و صحابه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود
 و در تاریخ رجب سنه (ثمان مائة) که از روی حساسات سال
 فتح قریب است موافق پارس نیل که شمارش مطابق عدد
 اصحاب بدر افتاده به نیت غزاه متوجه صوب هندوستان شد

هر آینه مصدوقه نصر من الله وفتح قریب بظهور پیوست
 و میامن امتغان لقد نصرکم الله بیدر قرین روزگار همایون
 گشت و با سپاهی چون قطرات امطار در نیسان و آزار بسیار
 و مانند اوراق و ازهار اشجار در فصل بهار بیرون از حیز حصر
 و شمار روی مکنت و اقتدار بآن دیار آورد و امیرزاده عمر
 پسر امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط سمرقند بازداشت *

* نظم *

چو آهنگ هندوستان کرد شاه * بتلقین الهام و عون اله
 بجوشید گفتی زمین و زمان * بجفتید گیتی کران تا کران
 روان شد سپاهی که هنگام عرض * شمارش ندانست کس جز بفرص
 شه شرق در قلب چون نره شیر * چو کوه روان خفگ جنگی بزیر
 ز خاریدن کوس خارا شکاف * پراگند سیمرخ در کوه قاف
 خروش روان بکیوان رسید * ز گرد سپه شد جهان ناپدید
 ملوک ممالک ز یکساله راه * ز آحاد آن جیش نصرت پناه
 بد از هرد یاری و هر کشوری * سپاهی گران با گزین سروری
 ولی اصل آن لشکر کینه کش * ز توران زمین بد بتخصیص کش
 که اقبال سلطان صاحبقران * چو رخسند خور بود و کش آسمان
 و چون رایت نصرت شمار در زمان حفظ آفرید گار سایه و صل
 بر ترمد انداخت *

* نظم *

پلی بر سر آب جیحون روان * ز کشتی به بستند فرمان بران
 بران پل ز جیحون گذر کرد شاه * بتایید حق با تمامی سپاه
 جهاندار و آن جیش نصرت قرین * گزیدند منزل بخلم گزین
 و از خلم نهضت نموده بر راه غزینک و سمفگان روان شدند و از
 بقلان و عقبها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت *

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بغزو کفار کتور و سیاه پوشان

چون رایت نصرت شعار سایه شوکت و اقتدار باند راب
 انداخت اهلای آن ولایت روی نظلم و استغاثت بدرگاه
 عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد
 خواستند که ما جماعتی مسلمانانیم و کافران هر سال مبالغی
 مال از ما می ستانند و باج و خراج می طلبند و اگر در ادای
 آن تعلل و تهاون می نمایم مردان ما را بقتل آورده زنان
 و فرزندان اسیر می برند و چون این سخن بمسامع علیه رسید
 حمیت پادشاهانه در حرکت آمد و آنحضرت را خود همیشه
 بتخصیص درین سفر و جهت همت عالی نهامت نصرت دین
 و تقویت اسلام و غزو کفار و کسرا صفا م بود بی توقف روی
 توجه بدفع آن کافران ستمکار نهاد و از لشکر فیروز می اتر از هر
 ده نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده

شاهرخ را با باقی لشکر و اغرق در بیلاق غونان و یکتسور
 بنداشت و هر روز دو کوچ کرده به تعجیل می‌رفت و چون
 موضع پریان از وصول و نزول مرکب همایون مشرف گشت
 امیرزاده رستم و برهان اغلن و جماعتی از امرای او را با ده
 هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاه پوشان روان کرد
 و بنفس مبارک از آنجا سوار گشته بهمان صوب که متوجه بود
 برآند و چون بخارک رسیدن در آن محل قلعه خراب بود
 بعمارت آن فرمان داد و اکثر امراء و تمام لشکریان اسپانرا
 در آن موضع بازداشتند و پیاده ببالای کوه کتور برآمدند
 و با وجود آنکه آفتاب در برج چوڑا بود و هوا گرم برف بغایتی
 بود که اسپان را دست و پای در آن فرود می‌رفت و از رفتن
 عاجز می‌ماندند و در شب که یخ می‌بست بربالای آن می
 رانندند و در روز که یخ و امی شد اسپان را بربالای زیلوها
 و نمدها داشته توقف می‌فرمودند و باز در آخر روز روان
 می‌شدند و بدین طریق می‌رفتند تا ببالای کوهی دیگر بغایت
 بلند برآمدند و چند اسپ که بعضی امراء همراه آورده
 بودند همه را باز گردانیدند و چون کفار و راندران درها مقام
 داشتند و از بالای آن کوهها راه فرود آمدن نبود و تمام برف
 داشت مجموع امراء و لشکریان از چرنغار و برفزاران
 بالای کوه بعضی بطناب فرود آمدند و بعضی بر روی برف

خسپیده خود را به نشیب روان می کردند تا بعد از زمانی
 بزمین میرسیدند و جهت حضرت صاحب قران چیزی از
 چوب ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابهای دراز هرطنابی
 صد و پنجاه گز بآن حلقها بستند و صاحب قران سرید غازی
 از صدق نیت بران چیز نشسته چند کس از بالای کوه او را
 بمقدار ریسمان فرو می گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند
 در برف جای پای نهادن و محل قرار و ایستادن راست
 میکردند تا آن جماعت فرود می آمدند و باز چیز را فرو می
 گذاشتند و دیگر بار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه
 در نوبت پنجمین به پایان کوه رسیدند حضرت صاحب قران
 غازی که در سرافرازی پای قدر بر تارک کیوان می نهاد
 عصا بدست اخلاص گرفته مقداریک فرسخ راه پیاده سیر
 فرمود و بقصد جهاد کمر اجتهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب
 امثال این شد اید و مشقات نموده لا جرم بحکم من کان
 لله کان الله له در جمیع مدت حیات روی همت عالی
 بهر کار خطیر مشکل که آورد باسان توجیهی میسر شد و رایت
 فتح آیتش از مشرق تا مغرب هر جا که رسید مظفر و منصور
 آمد •

• بیت •

• هر کرا کوشش از برای خداست •

• همه کارش زایزد آید راست •

و چند سراسپ خاصه را طفاها بگردن و دیگر اعضاء استوار
 بسته از بالای کوه فرو گذاشتند و بعضی را نگاه داشتند نتوانستند
 از کوه در افتاده تلف شد و دوسراسپ سلامت به نشیب
 رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امراء و لشکریان
 پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار
 مردم عبادی قوی هیکل بودند^(۱) و بیشتر از خرد و بزرگ برهنه
 باشند و کلان تران ایشانرا عدا و عدا شو می گفتند و ایشان را
 علی حده زبانیست غیر پارسی و ترکی و هندی و اکثر ایشان
 غیر همان زبان خود ندانند مگر از موضعی که نزد یک
 ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف
 یافته که ترجمان شود و الا هیچ کس بزبان ایشان وقوف نیابد
 و قلعه داشتند که در دامن آن آبی بغایت بزرگ می
 گذشت و از آن سوی آب کوهی عالی بود سربفلک کشیده
 و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملا عین
 پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیلک شبا روز آگاه شده بودند
 و مقام خود را باز گذاشته و از آن آب گذشته رختها را ببالای
 آن کوه عالی کشیده بودند و بتصور آنکه کسی آنجا نتواند
 رسید در آن محل متحصن شده بودند و چون لشکر اسلام با قدم
 سعی جمیل بقلعه آن گمراهان رسیدند کس آنجا نبود اندک

(۱) در اکثر نسخ بجای بود ند (اند) مکتوب است .

گوسفندی که داشتند گرفته خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باد از آب بگذشتند و اشرار علیه بنفاد پیوست که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه برآیند مچاهدان دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سنگ دلان فهی کالججارة او اشد قسوة روی جلالت بکوه نهادند شیخ ارسلان با تومان کبک خان در قنبل جرنغار پیش از همه اعدای دین را رانده بقله برآمد که برایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر کافران را رانده جای ایشان فرو گرفت و شاه ملک در موقف قتال وجدال با آن زمره ضلال سعی و کوشش بحد کمال رسانید و از غازیان سعادت مند چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبہ بلذ شهادت غایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و مفکلی خواجه با جمعی از بهادران قوشون خود پیش رفته ببالای کوه بر آمد و سونجک بهادر نیز با مردم خود داد مردی و مردانگی داد و شیخ علی سالبر دلاور پیش از قوم خود ببالای کوه بر آمد و دشمنان را رانده جای ایشان بستند و موسی رک مال و حسین ملک قوجین و امیر حسین قورچی دست بردهای بهادرانه نمودند و باقی امراء هزاره و قوشون با تمامی لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیده

آثار شجاعت و دلاری بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار
 فجار را بتیغ^(۱) آبدار بگذرانیدند و بعد از سه شبانه روز که
 پیوسته جنگ بود آن روز بر گشتگان بتنگ آمدند و بعجز و زاری
 امان خواستند حضرت ما جعفران آق سلطان کشی را پیش
 آن گمراهان فرستاد که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیایید و زبان
 و دل را بکلمه توحید و نور ایمان بیاراید خون و مال شما
 بمخشم و این ولایت را بشما ارزانی دارم آن بد بخنان را کار
 بجان رسیده بود چون آن بوساطت ترجمانی که داشتند
 بشنیدند روز چهارم همراه آق سلطان بدرگاه اسلام پناه
 شتافتند و اظهار مسامانی کرده زبان مسکنت و تصریح برکشادند
 که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد متابعت کنیم
 عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیدند و استمالت داده
 بازگردانید و چون شب درآمد آن روز بر گشتگان تاریک دل
 بر امیر شاه ملک شبیخون آوردند و بعضی از ایشان خسته
 و چسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس اسیر گشته
 کشته شدند و از مرآب تیغ بآتش دوزخ پیوستند و تمام لشکر
 اسلام بآن کوه برآمدند و بر حسب فرموده اقتلوا شیوخ
 المشوکیین و استحبوا شرحهم - علی قایلها افضل التحیة
 و السلام - از آنچه مانده بودند مردان را بتیغ غزا بگذرانیدند

(۱) در بعض نسخه بجای آبدار (جهاد) است *

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و بوقله آن کوه و سر فول^(۱) از سرهای بی دینان که هرگز سر بسجده حق در نیاورده بودند مناره‌ها برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارک رمضان سنه (ثمانمایه) وقوع یافته بود با تاریخ همانجا بر سنگ نگاشتند تا بتعدادی روزگار خلیق بدیده اعتبار مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار صاحب قران موبد کامکار در بایند چه اهالی آن دیار برانند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین برانجا دست نیافته *

* آنچه این صاحب قران را شد میسر در جهان *

* هیچ شاه کامران حتی سکندر آن نیافت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران دین پرور
محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم
و برهان آغلن و مراجعت
نمودن از کتور

چون از امیرزاده رستم و برهان آغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمی آمد رای عالم آرای یکی از کتوریان را عجرجی ساخته از خانه بچگان محمد آزاد

(۱) در بعضی نسخ بجای فول (یل) دیده شد *

و دولتشاه و شیخ علی و ایدکوچقرا و بغور و شیخ محمد و علی
 را با چهار صد کس ترک و سیصد تاجیلک مقدم بر همه
 محمد آزاد بتفحص احوال ایشان فرستاد محمد آزاد با آن
 جماعت بر حسب فرمان روان شدند و براههای تنگ و دشوار
 بمشقت بسیار بکوههای بلند برآمدند که نظم بر کمال کمال .

• بیت •

• مانفد پنجه دانه که در پنجه تعبیه است •

• اجرام کوهها امت نهان در میان برف •

بی مبالغه وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق
 سهرها بردوش استوار کرده و به پشت باز خسپیده خود را
 بر روی برف به نشیب رها کردند و بعد از زمانی بزمین
 رسیدند و چون از آنجا روان شده بقلعہ سیاه پوشان آمدند
 هر چند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند
 اما پی پای غلبه یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن در
 واقع پی پای سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور آگاه
 شده بودند و از قلعه بیرون آمده پیش ایشان باز رفته بودند
 و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلی و امیرزاده رستم
 و از امراء قوشون اسمعیل و الله داد و سونج تمور و یحیی
 و آدینه و شیخ حمین سورچی و صابن تمور و شمس و قرنقه
 و اردو شاه و دولتشاه جیاجی و هری ملک تراجی با سپاهی

که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند
و بعضی غافل فرود آمده و اسپان را رها کرده سیاه پوشان
تاریک دل از کمین بیرون بسته بودند و ^(۱)مغافصه برسرایشان
ریخته و برهان آغلن از بددلی و سست رائی جنگ ناکرده
جبه انداخته بود و گریخته و ازین سبب شکست بر لشکر افتاد

• بیت •

• چو سردار در جنگ بفرود پشت •

• نه خود را که نام آوران را بکشت •

و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام رو بگریز
نهاد و دلیر گشته از عقب ایشان در آمده بودند و بزخم تبرزین
و میتین بسیار مسلمانان را شهید کرده از آنجمله از امراء
قوشون شیخ حسین سوچی و دولت شاه جیاجی و آدینه بعد
از کوشش فراوان و جنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد
یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصة محمد آزاد
آن پی گرفته از عقب سیاه پوشان روان شد چون بآن دره
رسید که جنگه واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دو چار
خورد و با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردی و مردانگی
داد و بهیاری از آن کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای مغافصه

(منا و نه) و در بعضی بجایش (معارضه) است •

سند آن گذار بجهنم - و بیخس القرار - فرستاد و ایشان را مقهور
و منکوب گردانیده چبه و اسلحه و اسبان لشکر اسلام که گرفته
بودند بازستد و مظفر و منصور به برهان آغلن و سپاه گریخته
پیدوست و از لشکریان هرکس چبه و سلاح و اسب خود شناخته
بمستد و مسجد آزاد برهان آغلن را گفت امشب درین موضع
توقف می باید نمود او از بد دلی نه ایستاد و بعقبه برآمد
و بان واسطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند و هر آینه چون
سردار بد دل و بی جگر باشد بر لشکر شکست آید و لهذا در
حکمت سیاستی^(۱) بیان کرده اند و شیخ سعدی رحمه الله علیه
محصل آن بنظم آورده که •

• بیت •

- به پیگار دشمن دلیران فرست •
- هزبران بناورد شیران فرست •
- سپه را مکن پیش رو جز کسی •
- که در جنگها بوده باشد بسی •
- نتابد سگ مید رو از پلنگ •
- ز روزه جهد شیر نادیده جنگ •
- مخنث به از مرد ششیرزن •
- که روز و غا سر بتابد چوزن •
- یکی را که دیدی تو در جنگ پشت •

(۱) در سه نسخه ای جای سیاستی (سپاهی) است •

• بکش گر عدو در مصافش نکشت •

و حقیقت آنکه کم ناموسی که برهان آغلن دران قضیه کرد
از زمان چنگیزخان باز از قوم قیامت کس نکرده و در جنگه
اوزبک نیز مثل این حرکتی از حد در پیافته بود و حضرت
صاحب قران از مکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود
و برقرار حرمت او میداشت و درین ولا او را از برای آن
فرستاد تا باشد که جبر آن نموده او را آب روی حاصل شود و او
خاک چنین عار بر فرق روزگار خویش کرد • • نظم •
سپهد نزدیک بجز صفسد ری • که تنها نیندیشد از لشکری
چوبد دل بود پیشوای سپاه • شود کار لشکر سراسر تباہ
سپهدار بد زهره هرگز مباد • که ناموس لشکر رود زو بباد
و حضرت صاحب قران دین پرور بعد از فتح کنور و قهر و قتل
کفار دیوسیر بد اختر جلال اسلام و علی سیستانی را با جمعی
بفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند و راه
آماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بی دینان
ستم پیشه را که دران موسم هنوز سبز بود از بیخ برکنند
و چون جلال اسلام و علی بر حسب فرموده جای برآمدن
پیدا کردند و در بعضی محل برف را سوراخ کرده راه راست
ساختند حضرت صاحب قران در زمان عون پروردگار مظفر
و کامگار روان شد و از عقبها و کوهها گذشته بخا و ک نزل

فرمود و جهمی را بهحافظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود بازداشت و در آن محل با سپاه رسیده تمام آمده و لشکریان که از مدت هزده روز باز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و از آنجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و غیروزی با غرق همایون پیوستند و چون برهان آغلی و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمسگر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان آغلی را که جنگ ناکرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و در معرض خطاب و عتاب آورده با امراء برسبیل تعبیر و سوزنش او فرمود که نفس قران مجید بآن ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند برد و بیست کس از کفار غالب آیند و او با ده هزار مرد از پیش اندک نفری از کفار گریخته است و مسلمانان را در مهله انداخته و باین جریمه او را گناه گار ساخته از نظر بیفداخت *

• مصرع •

• کز چشم عنایتش بیفداخت که مرد •

و محمد آزاد را که پیساده با چهار صد کس در جنگه همان گره پای ثبات نشوده بود و بسیاری از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده و هرچه از سپاه اسلام بردا بودند بازسنداده بود به تربیت و عاطفت خسروانه

سرافراز گردانید و با نعمات بی دریغ نواخته قوشون ارزانی داشت و جماعتی که با او آثار جلالت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را بعظایای پادشاهانه نوازش فرمود *

گفتار در بازگردانیدن صاحب قران ملکی
ملکات امیرزاده شاهرخ را بهرات

آن حضرت هم در آن محل قره العین سلطنت و پادشاهی امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید و در هنگام وداع او را بزبان عطفونت و مهربانی بوسی نصیحت فرمود *

• نظم •

- که ای نور چشم پدر هوش دار •
- سخنهای پیرانه ام گوش دار •
- بهر صورتی کانتد از خیر و شر •
- مشو غافل از ایزد داد گر •
- بهر حالی از شادمانی و غم •
- مزن جز بفرمودد شرع دم •
- بفتح ابروی کار دولت زبیدش •
- ز تائید حق دان نه از سعی خویش •
- مکن خوب آسایش و ناز و فوش •
- مواد از خدادان ولیکن بکوش •

و چون حضرت صاحب قران گوش سعادت آن چشم و چراغ

دودمان سلطنت را بجواهر مواعظ و نصایح بیاراست او را
 کنار گرفته وداع کرد و بحفظ و عنایت بی غایت الهی سپرده
 روانه ساخت و رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده
 بسعادت و اقبسال متوجه صوب کابل شد و از راه قل بکوه
 هند و کش برآمد و از بیخ شیرکه به بیخه پیر مشهور است عبور
 کرده بجنگل باران که از انجا تا بکابل قریب پنج فرسخ است
 بمرغزاری نزول فرمود و چون طایر همت بلند پرواز آن
 حضرت عالی منقبت پیوسته به پروبال عدل و احسان در
 هوای تعمیر بلاد و ترفیه عباد طیران می نمود درین و لا از
 رود خانه که در انجا جاریست بحفر نهری فرمان داد و بر
 تمام امیران و لشکریان قحمت نمود و چوئی بزرگ بطول پنج
 فرسخ باندک زمانی از آب غربان جاری ساخت و آفرا
 جوی ماهی گیر گویند و چند دبه معتبر بآن آب معمور شد
 و آن وادی غیر ذی زرع - حدایق ذات بهجت - گشت •

• بیت •

• هر جا نسیم دولت صاحبقران وزد •

• از خاک آب خیزد و از خار گل دهد •

و بعد از کفایت آن مهم از انجا نهضت نموده بسعادت و
 اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورین معسکر

ظفر قرین گشت •

ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف و قابزی اغلن

از قلماق و شیخ نورالدین از فارس

چون مرغزار دورین از فر نزول مویک نصرت آیین
 غیرت فزای سپهر برین گشت از طرف دشت ایلچی تمور
 قتلخ اغلن و کس امیراید کو برسیدند و از جانب چته نیز رسول
 خضرخواجه آغلن آمد امراء و نویدنان ایشانرا بهایه سریر
 اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم زمین بوس زبان را بدعا
 و ثنا آراسته رسالتی که داشتند ادا نمودند مضمون پیغام همه
 این بود که ما بنده و چاکر و تربیت یافته آن حضرتیم و اگر
 پیش ازین خدشه مخالفتی چهره اخلاص ما را خراشیده پای
 از جاده متابعت بیرون نهادیم و گریخته در بیانها سرگشته
 و حیران گردیدیم این زمان قبح ورزشتی آنصورت در آینه
 عقل مشاهده کردیم و از آن مخالفت ناپسندیده که باعث
 بران وسوسه شیطانِ جهل و غرور بود پشیمان گشته
 افکشتند فدامت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت
 حضرت صاحب قران شامل احوال ما گشته نقوش آن
 چرایم بزلال عفو بشوید و آغاه ما را ببخشید بعد ازین قدم
 از جاده بندگی فرائد نفییم و از فرمان بندگان حضرت بهیچ
 حال تجاوز نه نماییم •

• نظم •

- جهان از کران تا کران زان تست •
- سر ما همه زیر فرمان تست •
- همه بند گانیم خسرو پرست •
- درین عهد فرخنده هر کس که هست •

وقایعی اغلب در ایلخ پورت با قآن مخالفت کرده و از قلمناق گویخته هم درین محل بیایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران او را کنار گرفته بزبان اعزاز و اکرام پرش نمود و بصنوف عنایت و عاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود و خلعت طلا دوز و کمر مرصع و اسپان راهوار و استران قطار و شتر بسیار باخیمه و خرگاه و هرچه در عداد تجملات سلاطین باشد درباره او ارزانی داشت و او ظفر کردار ملازم موکب همایون شد • * مصرع •

• آزاد بنسند که بود در رکاب او •

و هم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر سار بوغا که در پورش پنج ساله بر حسب فرمان بفارس رفته بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیراز برسید با خزانه و بسی تحفه های ارجمند گرمی و تبرکات گرانباه نامی مثل جانوران شکاری از طیور پرند، رفود جهنده دونده و صنوف ذخایر از نفود و زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعت های طلا دوز فاخر و نفایس ثیاب و اقمشه رنگارنگ و کرایم اسلحه و هرگونه آلات و ادوات

جنگ و اسپان تازی با زین زر و شتران شکوه مند کوه پیکر
 و استران بسیار بعضی قطار بعضی زینی راهوار و چندی
 رکابی با رخوت و آلات زر و نقره مکمل بسته و چترها بر بالای
 آن تعبیه کرده و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه همه از
 سقراط الوان و دیگر تجملات و تنسوقات فراوان مجموع این
 طرائف و ظرائف از لطف و خوبی بمرتبه که دیده بندگان
 از نظاره آن حیران می ماند و از بسیداری بمثابه که اندیشه
 محاسبان از شمار آن سرگردان می شد کُتّاب و حُساب
 دیوان جالب انتساب سه شبانه روز متصل آن را قلمی کرده
 نسخها پرداختند و بمطالعه امراء رسانیدند و روز عرض
 مجموع امراء و نویینان با اتفاق آنرا به پایه سریر اعلی عرضه
 داشتند و امیر شیخ نورالدین زانوزده از اول صباح که
 افق سیم سیمای آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین
 آفتاب برسم پیشکش بر عرض طبق نهاد تا زمان فرمان
 اقم الصلوة لدلوک الشمس آن پیشکشها می گذرانیدند
 و در آن مجلس عالی که شوکت فریدون و حشمت خسرو
 پرویز را در نظر روزگار خوار گردانیده بود تازی آغلن
 و ایلچیان دشت و جته و دیگر جوگیان حاضر بودند و از
 مشاهده آن متعجب و حیران مانده هم از لطافت و غرابت
 آن تبرکات که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نگذشته بود

و هم از رفعت و علو شان حضرت صاحب قران که یک بنده
از بندهگان او تواند که چنان تحفها بعرض رساند و الله یختص
برحمته من یشاء •
• نظم •

فرازنده سقف گردان سپهر * فروزنده شمع رخشان مهر
کسی را کز اهل جهان برگزید * ز رفعت بگردون تواند رسید
عاطفت خسروانه ایشان را بسی از آن تبرکها ارزانی داشت
و نیکو بندگی امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول
یافت و از جلالت قدر و عزت مجال زبان حالش از پرده
انفعال این ترانه می سرود •

• بیت •

• امروز هر نثار که کمتر ز جان بود •

• نه در خور جلالت این آستان بود •

و بعد از آن حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک و چته را
مرحمت فرموده بکلاه و کمر و خلعت و اسپ سرافراز گردانیده
و ملقمسات همه را مبدول داشته با فوازش نامه و بیلاکات
و تنسوقات خسروانه باز گردانید و امیر شیخ نورالدین زانو
زده برهان اعلان و کسانی را که با او مخاطب بودند در خواست
کرد مراحم بیدریغ گناه ایشان را بار بخشید و صحیفه جرایم
همه را رقم عفو کشید و هم در آن ولا سلطان محمود خان با لشکر
دست چپ و امیر زاده سلطان حسین و امیر زاده
رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه

طغی بوغا برلاس و امیر شیخ ارسلان و سونچک بهادر و مبشر
 و دیگر امراء بر حسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند
 و پیش ازین ملک محمد برادر لشکر شاه اوغانی با جمعی
 رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بود و داد خواسته که موسی
 اوغانی که مقدم قبیله کرکس است برادر مرا که ازبندگان
 حضرت بود کشته است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره
 مارا غارتیده و اسباب و املاک ما را بدست غصب و تغلب
 فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول است و هیچ آفریده
 سلامت از ان حوالی نمی تواند گذشت و من بذه از بیم
 جان گریخته بگزینم آمدم و چون بشارت توجه موکب نصرت
 قرین شنیدم آنجا توقف نمودم حضرت صاحب قران را از ان
 حکایت نا پره غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بد کرد از ان
 را وجه همت عالی ساخته فرمود که تو خود را پنهان دار
 تا من او را طلب دارم اگر بیدار داد تو از وبستانم و اگر
 تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص رسانی
 و در زمان کسی را با یرلیغ قضا چربان پیش موسی فرستاد
 که بمسامع علیه رسانیدند که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته
 و حال آنکه آن حصار بر سر راه هندوستان واقع است
 و مناسب نیست که خراب باشد می باید که بتعجیل بیانی
 تا تر رعایت فرموده آن ولایت را بتوا ازانی داریم و قلعه

را بحال عمارت باز آری و چون فرستاده پیش موسی رسید
 بتعجیل با پیشکش بپایه سرپراعلی شتافت و بساعات زمین
 بوس استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالک آرای صواب
 آن دانست که او را با تمام اتباع بدکردارش نیست گرداند
 تا ماده فتنه و نساد از آن ولایت بکلی منقطع شود او را بجای
 طراد و ز و کمر و شمشیر زر و اسپ بازمین و دیگر انعامات
 پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که ما لشکر و با تو
 همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ
 کرده بفزد یک حصار آورد و بعمارت قلعه مشغول شو و سعی کن
 که تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاری مانده باشد چون ما
 برسیم چریک مدد کرده مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه
 هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار مرد همراه او
 کرده بتعجیل از پیش روان ساخت و چون بایریاب رسید
 بر حسب فرمان حشم خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد
 و عمارت حصار را آغاز نهاد و هر روز دویست سیصد مرد با دهل
 و سرنا بجد تمام بکار مشغول بودند *

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع قطاع الطريق

اوعانی

حضرت صاحب قران گیتی ستان مهد اعلی سراج ملک
 خانم و امیرزاده الغ بیگ را که همراهِ بودند از مرغ زار

دورین بسمرقند بازگردانید و در چهارشنبه غره ذی الحجّه
 سنه (ثمان مایه) از جلگای کابل پای توفیق برکاب توکل در
 آورده سوار شد و به تعجیل برانند و چون با عساکر گردون مآثر
 در شنبه چهارم ماه بایریاب رسید عمارت قلعه آغاز کرده
 بودند سرا پرده عظمت و کامکاری با طغاب دولت
 و بختیاری استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر
 گروه گروه رسیده بمورچل فرود آمدند و حکم جهان مطاع
 باتمام قلعه بنفاد پیوست و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر
 مسجد جامع و دیگر مساجد و بسی مساکن و اماکن و تعمیر
 مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملک و جلال الاسلام حواله
 رفت و چنان قلعه بمدت چهارده روز ساخته پرداخته گشت
 و حضرت صاحب قران توأجیان را بخفیه امر فرموده بود
 که از اتباع موسی که بعمارت مشغول اند هرکس که بیرون
 رود نگذارند که بمحل خود بازگردد و ایشان ازین معنی
 رمزی دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران
 صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر
 اسپه بوز که آنرا تخت روان می گفتند سوار شده گرد قلعه
 می گشت و امراء و نویبان پیاده ملازم رکاب همایون
 می رفتند و از اتباع موسی که کار می کردند هفت نفر بر
 بالای خانه بر پشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت

صاحب قران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالاخانه
 تیری بقصد آنحضرت انداختند چنانچه از آواز گذشتن تیر
 اسپ بر مید اما حفظ الهی پیوسته شامل احوال آنحضرت
 بود گزندی نرسید فایره خشم پادشاهانه برافروخت و از
 دیگر دروازه باند راون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی
 را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگرفتند و آن
 هفت جاهل بی باک که بر بالای دروازه تیر انداخته بودند
 از بیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس را
 زخم دار کردند تا کلکی سیستانی نرد بان نهاده ببالا برآمد
 ایشان را بقتل آورد و در چاشت همان روز بر حسب برلیغ
 لازم الاتباع موسی را بادویست کس از اتباع او که گرفته
 بودند بملک محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان را بقصاص
 برادر بخنجر انتقام سزائش جدا کرد و آب دشنه آتش
 فعلی آن باد پیمایان را بخاک هلاک انداخت و از سرهای
 ایشان مفارقه ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت
 کردند و جمعی از روهای آن بدکرداران که در حشم بودند
 فاجیز شدند و زن و فرزند و اموال و اسباب آن ظالمان
 بدست مظلومان ابریاب افتاد که سالها از جور و بیداد
 ایشان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده مصدوقه
 و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور

پیوست

* بیت *

کس بر آسیب ستم سوار نشد * که نه افتاد و خوار و زار نشد
 عاظت حضرت صاحبقران قلعه ایویاب را بملک محمد
 ارزانی داشت و او از میان التفات آنحضرت بجای برادر
 حاکم قلعه و والی ایل و احشام آن ولایت گشت و راههای
 آن حدود و نواحی از آسیب تعرض مفسدان و بی باکان
 ایمن شد و حقیقت آنکه مساعی مشکور که حضرت صاحب
 قران دین پروردرباب صلاح ممالک و ایمنی طرق و مسالک
 در معظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی
 آدم تا انقراض عالم بادای شکر آن قیام نمایند از عهده آن
 بیرون نیایند *
 * نظم

آنچه انصاف او بعالم کرد * که تواند که شکر آن گوید
 چه بر آید ز دست خلق مگر * فضل یزدان رضای او جوید
 گفتار در توجه رأیت نصرت اثر بصوب شنوزان

و نغرو قطع ماده طغیان و عدوان

جماعت پرنیان

حضرت صاحبقران مصالح ولایت ایویاب از فرد دولت
 خلود انتساب بساخت و امور آنجا بر نهج استقامت چریان
 یافت رأیت نصرت شعار در شنبه هزدهم ذی الحجه سنه

(ثمان مایه) نهضت فرمود و عذبان عزیمت بصوب خطه
 شنوزان معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده در
 حوالی آن خطه نزول فرمود و روز دیگری توقف نمود
 و فرمان شد که شاهزاده جوان بخت خلیل سلطان با جمعی
 امراء و اغرق از راه قبیچغای^(۱) بصوب بانور روان شود و حضرت
 صاحبقران سپهراقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرد و با چند هزار
 سوار روی توجه بجانب قلعه نغر آورد و صباح سه شنبه
 بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید و پیش ازین
 در مقام کابل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء با لشکر خراسان
 بر حسب فرمان همایون متوجه نغر شده بودند و آن قلعه را
 عمارت کرده و در استحکام آن سعی بلیغ نموده و چون هوای
 آن دیار از غبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن وصول
 فرخنده بمصامع علیه رسانیدند که قبیله پرنیانی از قبایل
 اوغانی که مثال متحتم الامتثال صادر شده بود که کمربندگی
 بسته بالشکر خود بمسگر ظفر پناه آیدند و بوظایف ملازمت
 و خدمتگاری قیام نمایند پای از جاد و انقیاد بیرون نهاده
 اند و لشکر فرستاده و پیش ازین در آن هنگام که شاهزاده
 پیر محمد حوالی دیار هند را تاخت فرموده بود و سپاه
 منصورش برده و غذایم بطرف کابل می آوردند آن بی باکان

(۱) در دو نسخه بجای قبیچغای (قبچاق) دیده شده.

جسارت نموده راه زده بودند و بعضی از آنها برده و از آب
 هیرمن^(۱) گذشته و در کوههای بلند و جنگلهای محکم متحصن شده
 بقطع طریق اقدام می نمودند از وصول این اخبار آتش
 خشم آن حضرت زبانه زدن گرفت و هم در آن روز * * * نظم *

* خدیو جهان گیر صاحب قران *

* ز تخت اندر آمد بتخت روان *

* یکی باره کوه پیکر بزیر *

* بچستی آهو به نیروی شیر *

* سبق برده از آهوان در شتاب *

* بگرمی چو آتش به نرمی چو آب *

و با عساکر گردون مآثر که هنگام تاخت نه باد جهانگرد گرد
 ایشان دریافتی و نه برق آتش فعل فبار نعل رخس ایشان
 شکفتی روی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام
 نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان
 پیاده گشته بکوهها و جنگلهای برآیند و در آیند و آن سرگشتگان
 عاصی را بقوت بازوی جلالت و مردی بدست آرند و از
 پای در آرند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و خلق
 بسیار از آن باد پیمایان خاکسار بتیغ آبدار بآتش دروخ

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای هیرمن

(هیرمند) است *

فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال و اسباب
شان بباد تاراج بردادند و خانها را آتش زده دود استیصال
از دود مان آن دزدان بد فعال بر آوردند * * بیت *

* هر آن کو ز صاحب قران سر کشد *

* زمانه سرش را ز تن بر کشد *

* کسی کو نهد بر خفافش قدم *

* سیه روی گردد بسانِ قلم *

و بعضی از آن اشرار صوب گریز و چاره عجز و اضطراب ساختند
و بوسیله فرار جان از ورطه آن قهر بکنار انداختند همت
پادشاهانه مقتضی آن شد که در آن کوه توقف نماید تا بیخ آن
قوم فتنه انگیز بشمشیر نیز برید * گردد و راههای آن ولایت
بکلی از خوف و خطر مفسدان ایمن و آرمیده ماند در اثنای
آن حال از کلا نقران آن قوم او بل نام روی اخلاص به نیتی
صادق بدرگاه عالم پناه نهاد و بشرف بساط بوس استسعاد
یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنظر
فراست ملکانه از عنوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی
در یافت که او را سعادت یاروی نمود * بدل پاک و خاطر
صافی از در ایلی و خدمت گاری در آمده صحیفه زلات
او را رقم عفو کشید و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز
گردانید و بمیامن راستی از گرداب بلا رستگاری یافته بانواع

تربیت و نوازش مخصوص گشت *

* بیت *

* چو صبح صادق آمد راست گفتار *

* جهان در زر گرفتش محشم وار *

* چو سرو از راستی برزد علم را *

* ندید اندر خزان تاراج غم را *

و امیر سلیمان شاه بعد از آنکه قلعه نغرا را چنانکه ذکر کرده شد آباد آن ساخته بود و از تعمیر و استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبیله با قوت و گروهی با عدت و اهبت اند بر یغ لازم الاتباع را بمطاعت و انقیاد تلقی نکرده اند و لشکر خود را بمعسرتن پناه نفرستاده و بدو روز پیش از آنکه رایت نصرت شعار سایه وصول بر قلعه نغرا اندازد بانشکری که ملازم او بودند بر سر آن حشم تاخت کرده بود با وجود آنکه ایشان مردم قوی هیکل و دلور بودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده و بعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر و فرزندان ایشان را اسیر گرفته و خان و مان ایشانرا بباد غارت و تاراج برداده و از حدود و مواضع کلاتیان مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه عالم پناه آمد و بعضی بساطبوس مستعد گشته بصرف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در جمعه غره ماه محرم سنه (احدی و ثمان مایه) حضرت صاحب قران از ناحیه قبیله پرنیان

مراجعت نموده در حوالی قلعه نغر بسعادت و اقبال نزول فرمود و امیر سلیمان شاه را با فوجی از لشکر بمولتان پیش امیرزاده پیرمحمد فرستاد و شاه علی فراهی^۱ را با پانصد پیاده در قلعه نغر بگذاشت و از آنجا در زمان حفظ و تایید ملک دیان روان شده موضع بانو مخیم نزول همایون گشت و پیر علی سلدوز و امیر حسین قورچی را با جمعی از لشکر در آن محل بازداشت و رایست منصور از بانو نهضت نموده جمعه هشتم ماه مذکور سایه اقبال بر کنار آب سند انداخت و در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریخته خود را بر آب زد و بگدشت و چنگیز خان فرود آمد و از آب عبور نموده باز گشت اطراف سراپرده پادشاهی بارتان عنایات الهی مشدود شد قبه بارگاه خلافت پناه سر رفعت باوج ماه بر افراخت حکم عالم مطاع نفاق یافت که بر سر آب سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست مهارت برکشادند و بدو روز از سه پایه و کشتی و نی جسر می معتبر به بستند و درین اثنا ایلچیان که از اطراف ممالک آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی که از حرمین شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی روی توجه به پایه سر بر اعلی که قبله اقبال و کعبه آمال جهانیان بود نهاده رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده

بود به عرض رسانیده که همه در مقام انتظار مقررند و امیدوارند که رایت جهان کشای همای آسایش سعادت بر فرق همگنان گسترند و آن مملکت را در پناه حمایت و عذایت خویش آورند و ایلچی اسکندر شاه و الی کشمیر بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود او را نیز نوازش نموده باز گردانید و فرمان داد که اسکندر شاه با لشکر خود در شهر دیپالپور بمسکین ظفر پناه ملحق شود .

گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحب قرآن از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه (احدی و ثمان مایه) موافق پارس نیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مائثر مجموع آب برداشته بکنار چول چور فرود آمدند و آن بیایانی است درازی آن از طول امید هوسناکان کشیده نرد عرض آن از عرصه کرم فتوت پیشگان افزون تر و در حوالی آن از آب و آبادانی هیچ اثری و این چول در کتب تواریخ بچول جلالی مشهور است از آن سبب که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان شده از آب بگذشت و باین چول در آمد و در آن و لا خلاص یافت و چون رایت فرخنده فال سایه نصرت و اقبال بران حدود انداخت

مقدمان و رایان کوه جود برهنمائی طالع مسعود رو بدرگاه
عالم پناه آوردند و کمربندگی بر میان جان بستند سر بر خط
فرمان و قدم در دایره انقیاد و اذعان نهادند و بمراسم
پیشکش و شرایط مال گذاری و خدمت گاری قیام نمودند
و پیش ازین بیچند ماه رسنم طغی بوغا بر لاس بالشکری
بر حسب فرمان بطرف مولتان^(۱) رفته بود و عنان عزیمت
بصوب کوه جود تافته چند روز آنجا توقف نموده و همین
رایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده نثار و علوفه چنانچه
باید مرتب داشته بود و خدمت های پسندیده بجای آورده
لاجرم درین ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد
و احکام جهان مطاع در باب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ
یافت و خوش دل و آسوده خاطر بی گزندی و تفرقه بمقام
خود باز گشتند هر آینه نهال ادب و خدمت ثمره درستگاری
و آسایش بار آورد *

* بیت

* چون بد فکره ز کمان چشم بد مدار *

* پیوسته در حمایت کرده از خویش باش *

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمی

و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که برکنار آمد

(۱) درد نسخه بجای مولتان (ملتان) بدون واواست *